

مصاحبه با چریک‌های فدائی خلق ایران توسط رفیق عاطفه گرگین

بیژن هیرمن‌پور

اسفند ۱۳۶۱ (فوریه ۱۹۸۳)



<https://bijan.hirmanpour.net>

سؤال اول: زمینه‌های مادی و تاریخی بوجود آمدن رژیم ارتجاعی آخوندی در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

قبل از این‌که به خود سؤال بپردازیم، در مورد اصطلاح «رژیم ارتجاعی آخوندی» توضیحاتی می‌دهم. همان‌طور که می‌دانید در فرهنگ سازمانی ما چنین اصطلاحی به کار برده نمی‌شود. پس از این‌که ما دولت بعد از قیام را بررسی کرده و پایگاه طبقاتی آن، که همان بورژوازی وابسته است، را روشن ساختیم، دیگر لزومی برای به کار بردن چنین کلماتی نمی‌دیدیم. چنین اصطلاحاتی بیشتر به کار تحلیل‌هایی می‌آید که برای رژیم جمهوری اسلامی نوعی استقلال از امپریالیسم در نظر دارند. تحلیل‌هایی که رژیم کنونی را نماینده اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و یا «کاست روحانیت» می‌دانستند، امروز دیگر ورشکستگی‌اشان بطورکلی آشکار شده است. با این حال اکنون نیز ما با عباراتی نظیر «رژیم ولایت فقیه»، «رژیم خمینی» (با جلد یا بی‌جلاد) و «رژیم ارتجاعی آخوندی» مواجهیم که گویندگان آنها تحت این الفاظ دانسته و یا ندانسته به پرده‌پوشی ماهیت وابسته به امپریالیسم رژیم کنونی مشغولند. آنها چنان از «رژیم آخوندی» یا «رژیم خمینی» سخن می‌گویند که گویی نهاد مستقلی با ویژگی‌های خاصی موجود است و به این ترتیب تغییرات پس از قیام بهمن را به مثابه ایجاد حکومتی که به نوعی استقلال دست یافته است تفسیر می‌کنند؛ و در این میان امپریالیسم را به فراموشی می‌سپارند.

درحالی‌که در واقع امر، این نه «کاست حاکم آخوندی» و یا «انحصارطلبان مذهبی»، بلکه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن می‌باشد که پس از قیام نیز کماکان بر جامعه ما حکومت می‌کند. آنهایی که بیش از اندازه بر آخوندیسم تأکید می‌نمایند و جنایاتی را که امپریالیسم در میهن ما توسط رژیم جمهوری اسلامی مرتکب می‌شود به حساب عقب‌ماندگی فکری خمینی و دیگر آخوندها می‌گذارند، اگرچه حتی ظاهراً رادیکال جلوه کنند، درعمل امتیاز خیلی بزرگی به خمینی - این سگ زنجیری امپریالیسم - می‌دهند و قدرت امپریالیستی پشت سر او را پنهان ساخته و به این ترتیب ذهن توده‌ها را از امپریالیسم بعنوان دشمن اصلی خلق‌های ما به سوی خمینی و آخوندهای اطرافش کانالیزه می‌کنند و آنگاه برای شناخت او مجبورند به جستجوی «دیوی» که در اعماق تاریخ ایران نزدیک به یک‌هزار و چهارصد سال به خواب رفته بود، بپردازند و درنتیجه از آنچه واقعاً جلوی چشمانشان قرار دارد، و آن امپریالیسم و سیاست‌های نواستعماری اوست، غافل شوند. ممکن است که از نظر تهییجی چنین عباراتی امروز اثراتی داشته باشد، اما بدون شک در ادامه مبارزه ضدامپریالیستی زمینه را برای انحرافات بزرگی آماده می‌کنند.

در شرایط مشخص ایران اگر نیرویی به مسأله امپریالیسم و بورژوازی وابسته پاسخی درست ندهد، راه به جایی نخواهد برد. اما در مورد زمینه‌های مادی و تاریخی بوجود آمدن جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم - با توجه به توضیحات بالا - باید گفت: همان‌طور که می‌دانید ایران کشوری تحت سلطه امپریالیسم است و زمینه‌های مادی روی کار آمدن جمهوری اسلامی را نیز باید در ماهیت سیاست‌های نواستعماری امپریالیسم جستجو کرد.

می‌دانید که امپریالیسم مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم در مقابله با جنبش‌های آزادی‌بخش خلق‌های کشورهای تحت سلطه، استعمار نوین را بوجود آورد، منطبق بر سیاست نواستعماری. در حالی‌که این کشورها از لحاظ اقتصادی-نظامی-سیاسی بطور کامل به امپریالیسم وابسته بودند، [اما] به ظاهر

مستقل جلوه می‌کردند و همه کوشش‌های تبلیغاتی امپریالیسم نیز صرف مستقل جلوه دادن آنها می‌شد. در نتیجه، اساس استعمار نو بر مغایرت ظاهری محتوا و شکل استوار است.

ما در پیامی که در سال ۵۸ به مناسبت دو روز بزرگ تاریخی دادیم، به این موضوع اشاره کردیم که «وقتی می‌گوییم استعمار نوین عمدتاً عکس‌العمل مکارانه امپریالیسم در مقابله با مبارزه آزادی‌بخش خلقهاست، باید انتظار داشته باشیم که در جریان غلیان مبارزه توده‌ای این سیاست نواستعماری بیشترین فعالیت را از خود نشان دهد و به مکارانه‌ترین شعبده‌بازی‌ها دست بزند تا بتواند با ایجاد نمای ظاهری استقلال و ایجاد نمای ظاهری قدرت خلقی توهم استقلال را هرچه بیشتر تقویت کند و حداقل نیروهای نزدیک‌بین‌تر نهضت خلق را بفریبد».

براین اساس، با اوج‌گیری نهضت خلق ما در دوره شاه، هنگامی که معلوم شد سرکوب کارساز نبوده و به رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر جنبش می‌انجامد، امپریالیسم دست به مانور فریب‌کارانه‌ای زد و کوشش کرد از طریق خمینی و بطور کلی روحانیت در جنبش نفوذ نموده و با کنترل آن از درون مبارزات توده‌ها را از مسیر اصلی خود خارج سازد و به قول معروف انقلاب را به نام «انقلاب» خفه ساخته و جلوی رشد مبارزات ضدامپریالیستی مردم را با مبارزه ضدامپریالیستی کذایی سد کند.

اجرای این سیاست به یک عقب‌نشینی تاکتیکی از طرف امپریالیسم نیازمند بود. امپریالیسم می‌بایست دیگر دست از حمایت شاه برداشته و سگ زنجیری با وفای خود را به خاطر حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران فدا سازد. می‌بایست به فرمان امپریالیسم، ارتش از سرکوب بازماند و با جنبش خلق به اصطلاح اعلام همبستگی کند. این یک عقب‌نشینی تاکتیکی بود که برای عملیات جنگی امپریالیسم لازم بود و به او فرصت می‌داد تا با تجمع قوا و آرایش جدید بلافاصله پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی که در میان فریادهای پیروزی خلق به قدرت می‌رسید، به تعرض همه‌جانبه دست بزند و جنگی تمام‌عیار در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی را به خلق ما تحمیل نماید.

قیام بهمن ماه اگرچه باعث اخلال در نقشه جنگی امپریالیسم شد و فرصت نداد تا کارها منطبق بر مذاکراتی که بازرگان و بهشتی و دیگر سران حکومتی با هویزر و رمزی کلارک داشتند پیش برود ولی به هرحال اساس آن را برهم زد و رژیم جمهوری اسلامی پس از قیام ۲۲-۲۱ بهمن برسر کار آمد و استقرار آن به غلط از طرف مردم و اکثر نیروهای سیاسی پیروزی تلقی گردید. به این ترتیب، امپریالیسم با اجرای سیاست نواستعماری خویش موفق شد این رژیم را بعنوان رژیمی ملی و ضدامپریالیست به خلق جازده و درعین تعرض همه‌جانبه به خلق، اهداف ضد خلقی خود را از طریق این رژیم تحت پوشش «مبارزه ضدامپریالیستی» پیش برد. البته این که امپریالیسم توانست چنین مانوری داده و نیروهای زیادی را در سطح جنبش فریب بدهد بعلمت ضعف نیروهای انقلابی و مترقی در جنبش ما بود.

همان‌طور که می‌دانید ضربات سال ۵۵ به سازمان چریک‌های فدائی خلق، توان تشکیلاتی این سازمان را شدیداً تضعیف کرد و بعداً با اشاعه نظرات اپورتونیستی در آن توانایی سازمان در تحلیل درست از شرایط و شرکت آگاهانه در جنبش از بین رفت. در این میان از سازمان مجاهدین خلق نیز در صحنه مبارزه خبری نبود؛ این سازمان با توجه به برخوردهای غیرانقلابی‌ای که توأم با تغییر مواضع ایدئولوژیک در آن به وقوع پیوست، عملاً نابود شده بود.

بنابراین، در شرایطی که امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن به ایفای نقش ضدانقلابی فعال در جنبش

خلق مشغول بودند و از امکانات معنوی و مادی روحانیون به نفع مقاصد خویش استفاده می‌نمودند، نیروی انقلابی آگاهی در جامعه نبود که بتواند منطبق با شرایط جامعه نقش فعالی در بسیج و سازماندهی توده‌ها در جهت قطع سلطه امپریالیسم ایفا کند و توده‌ها را درمقابل سیاست‌های فریب‌کارانه امپریالیسم آگاه سازد.

سؤال دوم: تقریباً ۴ سال است که از عمر رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد و نظریات مختلفی در این چهار سال از طرف گروه‌ها و سازمان‌ها درباره ماهیت و عملکرد آن بیان شده ولی اکنون این‌طور بنظر می‌رسد که اکثر این گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی دیگر نظر سابق خود را ندارند. می‌خواستم بدانم نظر شما درباره ماهیت رژیم کنونی چیست؟

همان‌طور که می‌دانید ما اولین نیرویی بودیم که در «مصاحبه» مطرح کردیم [که] «دولت ابزار طبقه حاکمه است و چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هرچه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبه خود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است». خارج از تمام واقعیت‌هایی که در جریان جنبش خلق در جلوی چشمان همه گذشت و حاکی از آن بود که باید قیام ۲۱-۲۲ بهمن را قیامی شکست خورده شمرد، ما در تحلیل خود چند مسئله اساسی را در نظر داشتیم: اول این‌که ابزار تولید در جامعه ما در دست بورژوازی وابسته قرار دارد که خود به مرض پلیدی به نام وابستگی مبتلاست که به هرکس منتقل شود، او را نیز مبتلا به آن مرض می‌کند.

بنابراین، ما معتقد بوده و هستیم که با دست بدست کردن ابزار تولید بورژوازی وابسته نمی‌توان مرحله‌ای از انقلاب را پشت سر گذاشت و از قید وابستگی رهایی یافت. رهایی از قید وابستگی در زمینه اقتصادی فقط با یک انقلاب بزرگ و عمیق امکان‌پذیر است که در طی آن می‌توان اقتصاد ملی را بنیان گذاشته و آن را در مقابل اقتصاد امپریالیستی قرارداد.

درثانی، انقلاب بدون درهم شکستن ابزار سرکوب حاکمیت قبلی ممکن نیست و در جامعه ما فقط با درهم شکستن ارتش بعنوان ستون فقرات امپریالیسم می‌توان حاکمیت امپریالیستی را نابود ساخت. در جریان تحوّل اوضاع پس از قیام بهمن دیدیم که در زمینه اقتصادی-اجتماعی انقلابی رخ نداد و اگر از نظر سیاسی تغییراتی ایجاد شد، این نمی‌توانست به مفهوم به قدرت رسیدن طبقه‌ای از خلق به جای طبقه ضدخلق پیشین باشد، چه همان‌طور که گفتیم [این] انقلاب اقتصادی-اجتماعی نبود، حتی اگر خمینی و دارودسته‌اش را بعنوان نمایندگان خرده‌بورژوازی دمکرات به حساب می‌آوردیم، به هر حال آنان ابزار تولید بورژوازی وابسته را دریافت کرده بودند که خواه ناخواه خودشان را نیز وابسته می‌کرد و دیگر نمی‌توانند همچنان نمایندگان خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست تلقی شوند. بنابراین، با قیام بهمن ماه صرفاً در حاکمیت امپریالیستی یک جابه جایی مهره‌ای صورت گرفت و بعدها نیز سیر واقعیت نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی جز در جهت تحکیم سیستم سرمایه‌داری در ایران و ترمیم ضربات وارده از طرف جنبش خلق به این سیستم حرکت نمی‌کند و رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدا با عدم پاسخ‌گویی به خواست کارگران، با بازپس گرفتن زمین‌های مصادره شده از دست دهقانان (در این زمینه رژیم علی‌رغم سیاستی که برای فریب توده‌ها در پیش گرفته بود، کم‌ترین تردیدی به خود راه نداد و حتی جنگی خونین را به دهقانان

تحمیل کرد)، [و بالاخره] با کمک به سرمایه‌داران وابسته، ادامه قراردادهای اقتصادی قبلی با امپریالیسم و دعوت از شرکت‌های امپریالیستی که در اثر مبارزات مردم تا حدی از ایران خارج شده بودند و با حمله به آزادی‌های دموکراتیک نشان داد که ماهیتش همان ماهیت ضدخلقی رژیم وابسته به امپریالیسم می‌باشد؛ اگرچه در شرایط بحران امپریالیستی وظایف خاصی بردوش داشته و از این‌رو نیز ماسک ریا و فریب بر چهره خود زده است.

ارتش امپریالیستی در جریان تحوّل اخیر نه فقط درهم شکسته نشد بلکه رژیم جمهوری اسلامی با تمام قوا درجهت بازسازی ارگان‌های آن و ترمیم ضربات وارده به آن کوشید و حتی ارگان‌های جدیدی را نیز بر آن افزود و کوشید با تبلیغات فریب‌کارانه جنایت ارتش را لاپوشانی کرده و آن را غسل تعمید بدهد. تحلیل از ماهیت دولت اولین گام در حرکت آگاهانه نیروهای سیاسی است و می‌دانید تا نیرویی به این مسئله پاسخ صحیح ندهد، در عرصه مبارزه دچار سردرگمی گشته و خطاهای جدی از او سر خواهد زد. در چهار سال اخیر اکثر سازمان‌های سیاسی این حقیقت را آشکار ساختند. آنها هرگز نتوانستند به یک تحلیل علمی دراین مورد دست یابند و همواره هر تحوّل کوچکی در دستگاه حکومتی منجر به تغییر موضع آنان و پس‌گرفتن تحلیل قبلی و ارائه تحلیل جدید می‌شد. در آغاز، تحلیل‌های آنان ماهیت رژیم خمینی را ملّی و ضدامپریالیست نشان می‌داد. بعدها حکومت خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال اختراع شد و بازهم از امپریالیسم در این تحلیل‌ها خبری نبود. آنها با حرارت به توصیف مشخصات این خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی لیبرال می‌پرداختند و به هر تناقضی که در عدم انطباق تحلیل خود با واقعیات برمی‌خوردند، به برکت وجود این دو موجود اختراعی، بگونه‌ای آن را برای خود حلّ می‌کردند. و جالب آن بود که در زمینه زندگی اجتماعی نه دیگر خرده‌بورژوازی سنتی وجود داشت و نه موجودی به نام بورژوازی لیبرال. آنها در عصر انحصارات امپریالیستی در جستجوی بورژوازی لیبرال بودند تا توسط آن تمایلات عملی خویش را برای اجتناب از یک مبارزه قاطع علیه رژیم جمهوری اسلامی توجیه نمایند و بالاخره موجودی را به این نام با مشخصات عجیب و غریبی که شباهتی به بورژوازی لیبرال مورد نظر لنین نداشت، آفریدند. در این زمینه نقل جمله‌ای از یک کتاب منتشره از طرف سازمان به نام (بورژوازی لیبرال؟! بی‌مناسبت نیست).

در آنجا ما گفتیم... «ارشمیدس به دنبال نقطه‌اتکایی در فضا می‌گشت تا بتواند به کمک یک اهرم کره زمین را جابه‌جا کند. امروز اپورتونیست‌های ما بدون آن‌که همین امر را در واقعیات جستجو کنند، در ذهن خود دو مفهوم خیالی ساخته‌اند و با آن هر چیز را در جنبش بزرگ خلق جابه‌جا می‌کنند. این دو مفهوم یکی همان بورژوازی لیبرال و دیگری خرده‌بورژوازی سنتی است».

براساس چنین تحلیل‌هایی که سازمان‌های سیاسی ایران می‌دادند، بدون آن‌که متوجه باشند دست بدست بورژوازی وابسته داده و به فریب خلق می‌پرداختند، به هر سخن و هر حرکت انقلابی مارک آنارشیسیم، دگماتیسم و آوانتوریسم می‌چسباندند.

آنها به بورژوازی وابسته در برپایی مجلس خویش (مجلس خبرگان) به جای مجلسی که خلق طالب آن بود (مجلس مؤسسان)، یاری رساندند و به انتخابات قلابی این بورژوازی وابسته جنبه واقعی و عمومی بخشیدند. آنها توده‌های مردم را که خود تا حدودی مضحکه بودن «اشغال سفارت» را حس می‌کردند (می‌گوییم تماماً درک می‌کردند)، از صبح تا شب به جلوی سفارت کشیدند و جالب آن‌که عده‌ای از آنان این

کار را با ورقه‌های جعلی وکالت پرولتاریا که برای خود دست‌وپا کرده بودند، انجام می‌دادند؛ و صف کارگران تظاهرکننده بی‌کار را که بعنوان اعتراض به وزارت کار می‌رفتند، به کج‌راه سفارت می‌کشاندند.... و در یک کلام باتوجه به شرایطی که بعد از قیام بهمن در جامعه ما حاکم بود، و وجه مشخصه آن رشد فزاینده جنبش خلق می‌باشد، اگر هم‌پاری این نیروهای سیاسی سازش‌کار نبود، به احتمال قوی رژیم خمینی نمی‌توانست تا این زمان دوام بیاورد و به جرأت باید گفت جنبش ضدامپریالیستی ما در شرایط بسیار مساعدی قرار گرفته و راه انقلاب هرچه بیشتر هموارتر می‌شد.

سؤال سوم: اگر شما این رژیم را وابسته تحلیل می‌کنید و می‌گویید درجهت منافع امپریالیسم قدم برمی‌دارد، پس مصادره اموال سرمایه‌داران را چگونه تحلیل می‌کنید؟

رژیم جمهوری اسلامی رژیمی وابسته به امپریالیسم است و طبقه حاکم در ایران بورژوازی وابسته می‌باشد. این یک واقعیت است؛ و واقعیت دیگر -همان‌طور که اشاره کردید- این است که این رژیم به مصادره اموال سرمایه‌داران دست می‌زند ولی در همین جا باید روشن کرد که رژیم به مصادره اموال کدام سرمایه‌داران و به نفع چه کسی دست می‌زند؟

ظاهراً در اینجا تناقضی به چشم می‌خورد که درحالی‌که رژیم برای ایجاد امنیت جهت سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران وابسته به وحشیانه‌ترین وجه به سرکوب جنبش خلق می‌پردازد، در شرایطی که قراردادهای اقتصادی ننگین دوران شاه را احیاء کرده و یا خود به عقد چنان قراردادهایی با امپریالیست‌ها دست می‌زند، اموال بعضی از سرمایه‌داران را مورد دستبرد قرار می‌دهد. ولی تناقضی در بین نیست.

در اینجا، در شرایط بحران شدید اقتصادی-اجتماعی حفظ و بقای سیستم سرمایه‌داری وابسته مسئله عمده و اساسی‌ای است که عمدتاً با تکیه بر بورژوازی وابسته بوروکرات بدست می‌آید.

اساساً نقش بورژوازی بوروکرات در ایران با توجه به تمرکز درآمد حاصل از فروش نفت در دست دولت (که خود مهم‌ترین درآمد حاصله است)، تعیین کننده است و هر روز افزایش می‌یابد، و کلاً ما همواره با بسط نفوذ بورژوازی بوروکرات در تمام حوزه‌های اقتصادی-سیاسی-نظامی... مواجه هستیم.

بورژوازی بوروکرات در اواخر دوران شاه برنامه‌های وسیعی را برای دست‌اندازی بر بخش‌های جدیدی از اقتصاد (مخصوصاً بخش توزیع) تدارک می‌دید. فروشگاه‌های بزرگ سراسری و شرکت‌های تعاونی توزیع در این رابطه بوجود می‌آمدند. بانک‌های دولتی در دورافتاده‌ترین نقاط کشور روابط اقتصادی مردم را کنترل می‌کردند. در جریان مبارزات توده‌ها در اواخر دوران شاه این بورژوازی آماج ضربه‌های مردم بود، و پس از قیام ۲۱-۲۲ بهمن عده‌ای از این سرمایه‌داران حتی از ترس خشم خلق فراری شدند؛ ولی اگر مبارزات خلق ضربات بزرگی بر بورژوازی بوروکرات وارد آورد، با استقرار رژیم جمهوری اسلامی این بورژوازی سریعاً شروع به سازماندهی دوباره خود کرد و حتی بیشتر از زمان شاه بخش‌های مختلف تولید و توزیع را بدست گرفت و به همین دلیل هم امروز ما با گسترش روزافزون نقش دولت در زندگی مردم مواجه هستیم. واضح است که این کار به آسانی صورت نگرفته است]. سازماندهی مجدد بورژوازی بوروکرات منوط به تأمین خرج دستگاه سرکوب و ماشین عظیم بوروکراتیک است، اما در شرایط بحران اقتصادی در سطح جهان و به تبع آن تقلیل درآمد نفت همراه با رشد مبارزات توده‌های مردم که هر دم بر شدت بحران می‌افزاید، بورژوازی

بوروکرات چاره‌ای جز چپاول هرچه بیشتر خلق نداشت ولی این نیز چاره‌ساز نبود. بنابراین، دست‌اندازی به جیب سرمایه‌داران غیربوروکرات لازم می‌آمد و رژیم برای حفظ بقای سیستم سرمایه‌داری وابسته به این کار مبادرت می‌ورزد. و البته در اینجا نیز از آن برای فریب خلق استفاده کرده و آن را جلوه‌ای دیگر!! از مبارزات «ضدامپریالیستی» خویش جامی‌زند.

سؤال چهارم: در تحلیل گروه‌ها و سازمان‌های مختلف سیاسی دیده می‌شود که خمینی در ایجاد این رژیم نقش ایفا کرده است. بنظر شما امپریالیسم از خمینی چه استفاده‌هایی برای برپایی این رژیم کرده است؟

قبل از پاسخ به سؤال شما یک نکته را یادآوری می‌کنیم و آن این‌که ما در مقابل کسانی‌که تحلیل از ماهیت دولت را از افراد شروع می‌کردند، همواره گفته‌ایم که چنین تحلیلی مارکسیستی نیست. یک تحلیل مارکسیستی از دولت باید سیستم موجود و نقش طبقات را در این سیستم بررسی نماید و نشان بدهد چه طبقاتی در رأس قدرت قرار گرفته‌اند و دولت بعنوان ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقات دیگر در جهت تأمین منافع کدام طبقه قرار دارد و حافظ منافع چه سیستمی است. بنظر می‌رسد سؤال شما نیز بی‌رابطه با این واقعیت نیست که اکثر سازمان‌های سیاسی با دیدن خمینی در رأس حکومت، با توجه به این‌که برای شخص وی پایگاه طبقاتی خرده‌بورژوازی قائل بودند، فریاد برآوردند که ماهیت حکومت فعلی خرده‌بورژوازی است، و یا وجود افراد واقعاً ملّی و ضدامپریالیست را در حکومت که صرفاً به دلیل شرایط خاص در آن قرار گرفته بودند، دلیل بر صحت توهّمات خود شمردند.

با این یادآوری، اکنون به نقش شخص خمینی و استفاده‌ای که امپریالیسم از وی نمود، بپردازیم. در جریان اوج‌گیری مبارزات توده‌ها در اواخر دوران شاه یک مسئله برای امپریالیسم مشخص شد و آن این‌که حمایت از شاه و حفظ تخت و تاج او ثمره‌ای ندارد. امپریالیسم که متوجه شد با سرکوب توده‌ها نمی‌تواند جلوی رشد و گسترش مبارزات آنان را بگیرد، نقشه جنگی خود را برگماشتن چهره‌هایی‌که به هر حال بعنوان افراد مبارز ضد رژیم شاه شناخته می‌شدند، بر سر نهضت تنظیم نمود و از این طریق کوشید مسیر مبارزات ضدامپریالیستی توده‌ها را منحرف سازد.

در این میان چهره خمینی بیش از دیگران جلوه داشت. دیگران چندان مورد توجه توده‌ها قرار نداشتند. سازش‌کاری آنان در جریان مبارزات گذشته برای توده‌ها تا حدودی معلوم بود ولی خمینی کسی بود که در سال ۴۲، با انگیزه حفظ منافع روحانیونی که تحت فشار رژیم اختناق شاه قرار داشتند، در جنبش توده‌ای ۱۵ خرداد ۴۲ شرکت کرده و بدون آن‌که برنامه‌ای ارائه کند که مبین منافع قشر یا اقشاری از خلق باشد، صرفاً به دلیل مقاومت در مقابل شاه مورد حمایت مردم قرار گرفت، و این از یک‌طرف بخاطر فقدان رهبری جنبش بود و از طرف دیگر بدین‌دلیل بود که مبارزه ضدشاهی او با مبارزه ضدامپریالیستی مردمی که عمده‌تأ دارای تفکر مذهبی بودند، تلفیق گشت.

به هر حال، خمینی عاملی شد که شرکت‌کنندگان در قیام ۱۵ خرداد منافع خود را در وجود او منعکس ساختند. از همین‌رو وی مقام والایی در جریان این مبارزه کسب کرد. پس از آن، او دیگر از صحنه مبارزه خارج شد، اگرچه هنوز بعنوان یک مبارز شناخته می‌شد و حتی بعضی از نیروهای مارکسیستی او را بعنوان

نماینده خرده بورژوازی قبول داشتند.

در جریان اوج‌گیری مبارزات توده‌ها در اواخر دوران شاه، امپریالیسم از موقعیت خمینی بیشترین استفاده را نمود، بخصوص که روحانی بودن خمینی با سیاست جهانی امپریالیسم که می‌کوشید از مذهب بعنوان عاملی برای فریب توده‌ها استفاده نموده و از این طریق در صفوف خلق تفرقه بیندازد، مطابقت داشت. بالاخره خمینی تن به سازش با امپریالیست‌ها داد و آنها دستگاه‌های تبلیغاتی خود را به نفع وی به کار انداختند. در فقدان رهبری، سیستم تبلیغات امپریالیستی کار خود را کرد و خمینی رهبر توده‌ها معرفی شد و امپریالیسم از طریق او توانست به بزرگ‌ترین مکاری نواستعماری دست زده و جنبش ضدامپریالیستی خلق را از مسیر اصلی خود منحرف سازد.

سؤال پنجم: هم‌اکنون در صف مخالفین رژیم افراد و سازمان‌های سیاسی‌ای وجود دارند که برخی از این افراد و سازمان‌ها حتی در بنای این رژیم نقش فعالی داشتند ولی اینک در مقابل این رژیم قرار دارند و خواهان سرنگونی آن هستند. شما این مسئله را چگونه تحلیل می‌کنید و نظرتان درباره آن چیست؟

سؤال جالبی را مطرح کردید که برای پاسخ به آن باید به ریشه تحولاتی که با سرعتی فوق‌العاده زیاد در چهار سال گذشته در میهن ما گذشت، اشاره نمود. باتوجه به شرایطی که مبارزات مردم در اواخر دوران شاه بوجود آورد، دولت پس از قیام، تمام طبقه بورژوازی وابسته بوروکرات و غیربوروکرات را دربرمی‌گرفت. بخش بورژوازی بوروکرات از آنجاکه مستقیم‌ترین آماج جنبش توده‌ای بود، در جریان مبارزات مردم، قبل از قیام تضعیف شده بود؛ ولی پس از قیام بار دیگر خود را سازماندهی نمود و بخش‌های غیربوروکراتیک نیز که بالعینه می‌دیدند بدون حمایت دولت قادر به سروسامان دادن به کار و کسب خود نیستند، در سازمان یافتن این بخش کمک زیادی نمودند. اصولاً بورژوازی بوروکرات در کشور ما که بیشترین درآمدش (یعنی ارز حاصله از فروش نفت)، در دست دولت متمرکز می‌باشد، بخش قوی بورژوازی وابسته است. بنابراین با قدرت‌گیری تدریجی این بورژوازی وضع سابق دوباره برقرار شد و بورژوازی بوروکراتیک توانست دیگران را از قدرت براند.

همه تحولاتی را که در سه سال گذشته در بالا [و] در طی این مدت صورت گرفته باید با تجدیدقوای تدریجی این بورژوازی و دست‌انداری هرچه بیشتر آن بر بخش‌های جدیدی از اقتصاد و هم‌چنین در ضرورت سرکوب جنبش توده‌ای در خدمت حفظ منافع امپریالیسم جستجو کرد. به این ترتیب است که می‌بینیم به تدریج کسانی که زمانی از یاران نزدیک خمینی به حساب می‌آمدند، بعدها مورد غضب وی واقع شدند و کسانی که در بنای رژیم جمهوری اسلامی بیشترین فعالیت ضدخلقی را از خود نشان داده بودند، به صورت مخالفین سرسخت این رژیم درآمدند و حتی رئیس جمهور «منتخب مردم»، این مرد «یازده میلیونی» که هم‌چنان ننگ جنایت دانشگاه و... را یدک می‌کشد و داغ ننگ سرکوبی مبارزات خلق کرد بر پیشانی اوست، امروز بعنوان یکی از مخالفین رژیم سر از پاریس در آورده است. در اینجا ذکر این مسئله نیز لازم است که در دولت پس از قیام باید قیام خلق را به حساب آورد.

باتوجه به شرایطی که رژیم خمینی در آن بر سر کار آمد، دستگاه دولتی می‌بایست عناصری را نیز شامل می‌شد که نماینده طبقه یا افشاری از طبقات خلقی بودند و وجود آنها برای فریب توده‌ها ضرورت

داشت. حضور این‌ها در دولت پس از قیام به آن [دولت] در نزد توده‌ها اعتبار می‌بخشید، درعین حال که دستگاه‌های اجرایی چنان تنظیم شده بود که نیت آنان هرچه بود، کاری نمی‌توانست از دستشان برآید. به هر حال، این افراد ملی به تدریج با جافتادن دستگاه حکومتی یا کنار گذاشته شدند و یا چنان عرصه را بر خود تنگ دیدند که از آن کنار رفتند. این افراد ملی و ضدامپریالیست نیز اکنون در مقابل رژیم قرار گرفته و خواهان سرنگونی آن می‌باشند.

سؤال ششم: در آغاز روی کار آمدن رژیم اسلامی، اکثر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی یا خواهان انحلال ارتش و یا خواهان اصلاح آن بودند ولی اکثر کمیته‌ها و پاسداران انقلاب را ارگان‌های مردمی تحلیل می‌کردند و برعکس امروز ملاحظه می‌کنیم که اکثر همان سازمان‌ها، پاسداران و کمیته‌ها را ضد مردمی و دشمن خلق تلقی می‌کنند ولی درباره ارتش نظر روشنی ابراز نمی‌دارند. بنظر شما این اتخاذ مواضع برچه پایه‌ای است؟

اساس اتخاذ چنین مواضع متناقضی در عدم درک نقش امپریالیسم در میهن ما و تحلیل غلط از ماهیت دولت وابسته به آن است. و بی‌شک تمایلات عملی نیروهایی که خواهان انقلاب بی‌دردسر هستند نیز در آن نقش دارد. ما معتقدیم که ایران بعنوان جزیی ارگانیک از سیستم جهانی امپریالیسم درآمده است و تا زمانی که سلطه امپریالیسم بر جامعه ما حاکم است، هردولتی بر سر کار بیاید وابسته به امپریالیسم خواهد بود. ولی بنا به یک اصل مارکسیستی هردولتی متکی به ابزار سرکوب خود می‌باشد. در ایران این ابزار سرکوب همان ارتش و زائده‌های آن می‌باشد که ستون فقرات حاکمیت امپریالیستی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، سپاه پاسداران و هر ارگان دیگری از این دست از نظر ما زائده‌های ارتش هستند و موضع ما در قبال ارتش و زائده‌های آن نیز روشن است. از نظر ما برای قطع سلطه امپریالیسم باید ستون فقرات آن را که همانا ارتش و زائده‌های آن می‌باشد درهم شکست. بنابراین، ما هرگز نه ارتش، نه سپاه پاسداران و نه کمیته‌ها را ارگان مردمی تلقی نکرده و نمی‌کنیم. ولی در مورد اساس موضع‌گیری بعضی نیروهای سیاسی که گاه ارتش و گاه سپاه پاسداران را مورد حمایت قرار می‌دهند باید گفت که آنها زمانی ماهیت رژیم خمینی را خرده‌بورژوازی تلقی کردند و بنابراین سپاه پاسداران و کمیته‌ها را که در رابطه با این رژیم بوجود می‌آمدند، ارگان‌های مردمی خوانده و به دفاع از آن پرداختند و به زعم خودشان برای تکمیل «انقلاب»، شعار انحلال یا اصلاح ارتش را دادند. به تدریج که ماهیت ضد خلقی ارگان‌هایی نظیر سپاه پاسداران روشن شد و بخصوص با توجه به یورش وسیع رژیم توسط این ارگان‌ها به خلق، آنها موضع قبلی خود را پس گرفته‌اند ولی عدم درک آنان از ماهیت دولت پس از قیام و از ماهیت امپریالیستی ارتش اجازه نمی‌دهد که موضع قاطع در قبال آن اتخاذ نمایند.

این جریان‌ات درحالی که چشم‌های خود را بر روی عملکرد چهار ساله این ارتش که چیزی جز سرکوب خلق‌ها نیست می‌بندند، بنا به تمایلات عملی خود (که همانا سرنگونی «رژیم خمینی» بدون نابودی سلطه امپریالیستی از طریق استفاده از «گرایش‌ات» درون ارتش و از بالا است) از «یک‌پارچه» نبودن ارتش و این که «سر» آن رفته و در درون آن نیز «گرایش‌ات» مختلفی وجود دارد، سخن می‌گویند که البته کوشش آنها جذب «اکثر» این «گرایش‌ها» است.

سؤال هفتم: گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی متحداً معتقدند که اکثریت مردم با رژیم مخالفند و خواهان سرنگونی این رژیم هستند؛ اگر چنین است، پس چرا مردم واکنش نشان نمی‌دهند و چرا حرکات توده‌ای وسیع دیده نمی‌شود؟

البته از عدم واکنش توده‌ها بطور مطلق نمی‌توان صحبت کرد، چه علیرغم تمام وحشی‌گری‌های رژیم و علیرغم شرایط اختناق، توده‌ها به اشکال مختلف دست به مبارزه می‌زنند ولی همان‌طور که گفتید حرکت توده‌ای وسیع به چشم نمی‌خورد. شرایطی مشابه این وضع در دوران شاه حاکم بود. اگرچه توده‌ها اکنون از آگاهی و تجربه بسیار بالایی نسبت به گذشته برخوردار هستند و دارای روحیه مبارزاتی قوی‌تری می‌باشند، با توجه به این‌که اکنون در منطقه‌ای از میهن ما مبارزه مسلحانه توده‌ای در جریان است و البته به همان نسبت هم اختناق شدیدتر از گذشته مطرح است، در آن شرایط رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده نوشت: «عدم وجود جنبش‌های خودبه‌خودی وسیع نه ناشی از رشد ناکافی تضادها، بلکه ناشی از سرکوب مداوم پلیس و بی‌عملی پیشروست»؛ و اکنون نیز اساس مسئله را باید در شرایط اختناق موجود و فقدان رهبری انقلابی که قادر به بسیج و سازماندهی توده‌ها بوده و چشم‌انداز وسیع انقلاب را در مقابل آنان قرار دهد، جستجو کرد.

امروز دیگر این حقیقت آن‌قدر واضح است که فکر می‌کنیم هیچ جریان سیاسی نتواند آن را انکار نماید، و مثلاً از رشد ناکافی تضادها و بهبود وضع اقتصادی مردم سخن بمان آورد. علاوه بر این‌که شرایط زندگی اقتصادی مردم فلاکت‌بارتر از آن است که بتوان از این‌گونه سخنان به زبان آورد. آنها حداقل در دوران شاه دیدند [که] درست در زمانی‌که تصور می‌کردند تضادها رشد کافی ندارند، مردم به خیابان ریختند و پس از آن دیدند که چگونه وقتی سد دیکتاتوری تاحدودی شکسته شد، مبارزات توده‌ها اوج گرفت. بنابراین، این‌که توده‌ها واکنشی از خودشان نشان ندادند، بنظر ما درست نیست. توده‌ها وسیعاً از رژیم متنفر گشته و انزجار خود را به اشکال مختلف بروز می‌دهند و وسیعاً مبارزه مسلحانه علیه رژیم را حمایت می‌کنند. اما اگر منظور از «واکنش» -با توجه به وقایعی که در ایران گذشته- انتظار تظاهرات چهار میلیونی توده‌هاست، [باید گفت] که چنین انتظاری را در شرایط فعلی از مردم داشتن انتظار بی‌جایی است. توده‌ها برعلیه رژیم مبارزه می‌کنند ولی این‌که برای تظاهرات به خیابان‌ها بیایند منوط به شکاف در ماشین سرکوب است، منوط بوجود رهبری است، و اصولاً اشکال تظاهرات مبارزات توده‌ها همیشه یکسان نیست و، بسته به شرایط، توده‌ها به اشکال مختلفی تنفر خود را از امپریالیسم بروز می‌دهند.

سؤال هشتم: در بین نیروهایی که خواهان سرنگونی رژیم خمینی هستند اختلافاتی موجود است که این اختلافات ازجمله درباره ترکیب و ماهیت قدرت سیاسی آینده ایران و نیروی رهبری‌کننده انقلاب می‌باشد. عقیده شما در این مورد چیست؟

در یک‌سال اخیر تحوّل مثبتی در جنبش رخ داده است. بعضی از نیروها که خود را از مبارزات مردم با رژیم کنار می‌کشیدند، اکنون به مبارزه‌ای خونین برخاسته‌اند و بعضی دیگر که شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را نمی‌دادند، اکنون واقعیت‌ها به آنها پذیرش این شعار را تحمیل کرده است. اما اگر این امر تحوّل مثبتی است، در کنارش این امر منفی نیز برجستگی دارد که این نیروها درحالی‌که سرنگونی رژیم

خمینی را پذیرفته‌اند اما بعلت عدم درک رابطه این رژیم با امپریالیسم و [نیز] تمایلات عملی‌شان از سرنگونی حاکمیت امپریالیستی چشم‌پوشی می‌کنند و در این رابطه است که اختلافاتی در نیروی رهبری‌کننده انقلاب بوجود می‌آید. ما معتقدیم پرولتاریا باید و می‌تواند رهبری انقلاب ضدامپریالیستی خلق ما را به عهده داشته باشد و اگر چنین رهبری بوجود نیاید، از سرنگونی حاکمیت امپریالیستی هم سخن نمی‌توان گفت. درباره قدرت سیاسی آینده ایران، درحالی‌که بین نیروهایی که معتقد به سرنگونی حاکمیت امپریالیستی هستند، توافقی‌هایی دیده می‌شود و قدرت سیاسی آینده را ماهیتاً قدرتی ضدامپریالیستی با شرکت کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی می‌دانند، نیروهایی هم هستند که در قدرت سیاسی آینده بورژوازی وابسته را هم شرکت می‌دهند و با توجه به این که مهم‌ترین وظیفه قدرت سیاسی آینده قطع نفوذ امپریالیسم است، آنچه که آنها می‌خواهند روی کار بیاورند، درنتیجه ماهیتاً با آنچه روی کار است، تفاوتی نخواهد داشت.

سؤال نهم: برخی سازمان‌های سیاسی تشدید ترور و اختناق توسط جمهوری اسلامی را به گردن سازمان مجاهدین خلق و یا سازمان‌ها و جریاناتی که معتقد به مبارزه مسلحانه هستند و در صحنه مبارزات حاضرند، می‌گذارند؛ و معتقدند که علت [این] اختناق بی‌سابقه را باید در حرکات «افراطی» این سازمان‌ها جستجو کرد. بنظر شما آیا این نظریه درست است؟

این حرف جدیدی نیست که می‌شنویم. از سال ۴۹ که مبارزه مسلحانه در ایران توسط بنیان‌گذاران سازمان ما آغاز شد، ما با این نوع تبلیغات زیاد مواجه بودیم. مبتکر این سخنان هم حزب توده بود. همه بیاد دارند که چگونه در شرایطی که چریک‌های فدائی خلق برای شکست بن‌بست مبارزاتی و ایجاد ارتباط با توده‌ها جان برکف نهاده و به مبارزه مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه برخاسته بودند، این حزب که درعین حال برای شهدای چریک اشک تمساح می‌ریخت، سعی می‌کرد که با این عنوان [که این‌ها] موجب شرایط ترور و اختناق شده‌اند، اعمال جنایت‌کارانه رژیم شاه را به نحوی توجیه نماید.

و اکنون چه کسی جز مغرضین می‌تواند این حقیقت را کتمان سازد که اگر پس از یورش سرتاسری وحشیانه رژیم حضور فعال فرزندان مسلح خلق در صحنه مبارزه نبود چه شرایط طاقت‌فرسایی برای مردم ایجاد می‌شد و تا چه حد رژیم در ایجاد روحیه یأس و تسلیم‌طلبی در مردم موفق می‌گردید. پس از ۳۰ خرداد کار بسیار گران‌قدری که بخصوص از طرف سازمان مجاهدین خلق انجام گرفت، همین انجام عملیات مسلحانه می‌باشد (اگرچه مبارزه مسلحانه تحت رهبری سازمان مجاهدین کم عمق، «تاکتیکی» و فاقد دورنمای انقلابی است). این سخنان اغلب از دهان کسانی شنیده می‌شود که برای خود رسالتی جز مخالفت با مبارزه مسلحانه نمی‌شناسند ولی آنها یک‌بار دیگر دیدند که چگونه در شرایط حاکمیت امپریالیسم راهی جز مبارزه مسلحانه نیست و دیگر اشکال مبارزاتی نیز به اعتبار این مبارزه می‌تواند رشد یافته و مفید و مؤثر واقع شوند.

البته این واقعیتی است که با رشد مبارزه، حاکمیت امپریالیستی مجبور می‌شود ماهیت درنده‌خویی خویش را هرچه بیشتر عریان سازد و این نیز واقعیتی است که برای انقلابیون راهی نیست جز برملا کردن ماهیت امپریالیسم و دولت‌های وابسته به آن. [آنان باید] توده‌ها را با واقعیات، (هرچند تلخ)، آشنا ساخته و آنها را برای تغییر آن بسیج و سازماندهی نمایند؛ و در یک کلام اگر ما در ایران با سرکوب وحشیانه‌ای

روبرو هستیم، این نه حاصل عملیات مسلحانه نیروها، بلکه نتیجه انقلاب عظیمی است که خلق ما در چند سال اخیر به آن دست زده است؛ انقلابی که سراسر جهان امپریالیستی را به لرزه در آورده است.

سؤال دهم: همان طور که می‌دانید وضع اقتصادی رژیم بسیار اسفناک است. کاهش درآمد نفت، خوابیدن چرخ‌های تولیدی، هزینه‌های سرسام‌آور جنگ، گرانی، بی‌کاری و... عواملی هستند که در بررسی کوتاه به جرأت می‌توان گفت که باعث سقوط رژیم خواهند شد ولی چرا علی‌رغم این همه مشکلات باز این رژیم هم چنان پابرجاست، عامل اصلی بقای رژیم در چیست؟

آری واقعاً هم که این طور است: وضع اقتصادی رژیم بسیار اسفناک است، بی‌کاری و گرانی بیداد می‌کند؛ اما به راستی، چرا این رژیم سقوط نمی‌کند؟ فکر می‌کنیم که روی مسئله جالبی دست گذاشته‌اید. یعنی به مسئله‌ای که ذهن خیلی‌ها و به ویژه بعضی به اصطلاح مارکسیست‌های دواآتشه را در بر گرفته است. آنهایی که در ذهن خویش حساب می‌کنند با این وضع اقتصادی که رژیم دارد، قاعدتاً باید بیش از سه سال از پاشیدگی آن گذشته باشد؛ و وقتی در واقعیت می‌بینند که رژیم هنوز پابرجاست، از تضاد بین تحلیل‌های خود با واقعیت امر دچار تعجب می‌گردند. اشکال همه این تحلیل‌ها این است که به تنها مسئله‌ای که توجه نمی‌کنند، همان وابستگی این رژیم به امپریالیسم است. منطقاً این بیماری‌هایی که شمردید، -اگر در هر ارگانیزم معمولی در این ابعاد بود- آن را از پای درمی‌آورد. اما این نظام روز خود را به شب می‌رساند چرا که این اقتصاد روی پای خود نایستاده که این بیماری‌ها آن را از پای درآورد. رژیم جمهوری اسلامی از طریق وابستگی می‌تواند تقریباً تمام احتیاجات کشور را لااقل تا مدت معینی از طریق تجارت خارجه تأمین کند و اگر به تبلیغات یک‌ساله اخیر این رژیم دقت کنیم، می‌بینیم که با کشورهای مختلف قراردادهای خرید کالا امضاء می‌کند و خرج آن را هم با ارز و ذخیره‌های قبلی یا از فروش نفت و یا مبادله مستقیم نفت و یا حتی از فروش طلای پشتوانه، تأمین می‌نماید. همه این کارها برای یک اقتصاد سرمایه‌داری مرگ‌آور است ولی نظام سرمایه‌داری وابسته با این اوضاع، نیمه‌جان بر سر جای خود می‌ماند.

آنهایی که در برخورد با مسائل ایران عامل امپریالیسم را در نظر نمی‌گیرند و یا با آن بعنوان عاملی که به هر حال نقشی دارد می‌نگرند، هرگز نمی‌توانند به عامل واقعی بقای این رژیم دست یابند. و می‌دانیم که وقتی از وابستگی سخن می‌گوییم، بدون شک به ریشه مسئله پرداخته‌ایم؛ و این وابستگی هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی و هم نظامی مطرح است و می‌دانیم که عمده‌ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی قدرت سرکوب‌کننده ارتش ضد خلقی است.

سؤال یازدهم: بعد از ۳۰ خرداد که مبارزه مسلحانه شهری ابعاد وسیعی گرفته بود، خصوصاً بعد از اعدام انقلابی سران حکومت، بعضی از نیروهای مخالف رژیم (از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران)، این امید را بوجود آورده بودند که بزودی رژیم سقوط خواهد کرد و سازمان مجاهدین خلق نیز انتظار داشت که تحت تأثیر مبارزه مسلحانه شهری، مردم وسیعاً وارد میدان شوند ولی علی‌رغم این ابتکارات، بنظر می‌رسد که رژیم توانسته است ظاهراً [انسجام] خود را حفظ کند و توده‌ها از خود واکنشی نشان نداده‌اند. شما این شرایط را چگونه تحلیل می‌کنید؟

صحبت از انسجام برای رژیم جمهوری اسلامی در جامعه‌ای که مبارزه در آن لحظه‌ای خاموشی نمی‌گیرد و توده‌ها با جوششی انقلابی به رشد مبارزه و سرنگونی رژیم می‌اندیشند، چندان درست نیست؛ چه بسا که ناتوانی رژیم در جلوگیری از رشد مبارزات، امپریالیسم را مجبور کند این رژیم را با رژیمی دیگر تعویض نماید ولی در آنچه مربوط به سازمان مجاهدین خلق و یا نیروهایی است که توهم سقوط رژیم خمینی و «پیروزی» نزدیک را ایجاد کرده بودند، باید بگوئیم اصولاً آنها استراتژی خود را صرفاً سرنگونی رژیم خمینی قرار داده‌اند و تصور می‌کنند که با سقوط این رژیم امپریالیسم نیز نابود شده و یک طبقه خلقی که همانا خرده‌بورژوازی دمکرات باشد، به قدرت خواهد رسید. براین اساس، آنها نیازی به مبارزه مسلحانه در روستا نمی‌بینند و چنین می‌پندارند که قیام‌های مسلحانه شهری برای سرنگونی حاکمیت امپریالیستی کارساز بوده و تنها شیوه درست مبارزه است. بر مبنای این تفکر، وقتی نیروی بزرگی از مجاهدین وارد صحنه مبارزه جنگ چریکی شهری شد و موفقیت‌های زیادی کسب نمود، از نظر آنها منطقاً دیگر همه‌چیز برای سقوط رژیم و روی کار آمدن مجاهدین فراهم شده بود.

این اساس آن تفکری است که سازمان مجاهدین را به ایجاد امید واهی در مردم برمی‌انگیخت و این توهمی است که اصولاً خرده‌بورژوازی در ایران اسیر آن می‌باشد. خرده‌بورژوازی در رابطه با سیستم سرمایه‌داری وابسته، خود را با تناقضی مواجه می‌بیند که خود قادر به حل آن نیست. او از یک طرف شاهد آن است که چگونه در اثر گسترش سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی بخصوص پس از اصلاحات ارضی کسب‌وکاری پیدا نموده و وسیعاً رشد کرده است، و از طرف دیگر می‌بیند که گسترش هرچه بیشتر همین سرمایه‌گذاری‌ها اجحافات زیادی بر او وارد ساخته و حتی وی را تهدید به بی‌خانمانی می‌کند. براین اساس، هرچند تأمین منافع خرده‌بورژوازی در نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته است [اما] او به خودی خود نمی‌تواند آن را درک کند؛ و از طرف دیگر، او بیشترین فشار را از جانب دولت مدافع این سرمایه‌ها که با ایجاد شرایط اختناق او را شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد، دریافت می‌کند. بنابراین، خرده‌بورژوازی در ایران بیش از هرچیز خواهان دموکراسی است، خواهان دولتی است که فشار سرمایه‌های امپریالیستی را از سر او برداشته و زمینه کار و کسب پُرونقی را برای وی فراهم نماید.

پس، او برای بدست آوردن دموکراسی با هر دولت وابسته، که پیشاپیش می‌دانیم اختناق با وجود آن عجین می‌باشد، خواهد جنگید بدون آن‌که در اندیشه نابودی کل سیستم باشد. ولی اندیشه ایجاد دموکراسی، بدون نابودی سیستم امپریالیستی، توهمی بیش نیست که نمایندگان خرده‌بورژوازی [را] به راحتی به سازش با محافل امپریالیستی می‌کشاند و طیف کسانی را که با حفظ پایگاه خرده‌بورژوایی خود ایدئولوژی مارکسیستی را ظاهراً پذیرا شده‌اند، بعنوان اپورتونیست در جنبش کمونیستی در [پی] می‌آورد.

آنها تحت نام طبقه کارگر زمانی تز مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه را پیش می‌کشند و سپس با تصور این‌که رژیم خمینی، رژیمی خرده‌بورژوازی است او را مورد حمایت قراردادده و همراه او به فریب خلق می‌پردازند و آنگاه که این رژیم بساط دیکتاتوری را در ابعادی وسیع گسترده، از سرنگونی آن سخن می‌آورند... در تمام این مدت، آنها یک چیز را به فراموشی می‌سپارند و آن نابودی کل سیستم وابسته به امپریالیسم است. آنها بدون [توجه] به آن‌که دشمن اصلی آنان امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آن است، صرفاً با دیکتاتوری واختناسی جنگ دارند.

در شیوه مبارزه نیز یکسانی کاملی بین اینان و نمایندگان رسمی خرده‌بورژوازی وجود دارد، با این تفاوت که اینان برای کار خویش توجیهات تئوریک «مارکسیستی» می‌تراشند و درعمل از آن دیگری‌ها عقب می‌مانند. اینان، به نام طبقه کارگر، پیروزی انقلاب را در گرو قیام‌های شهری تلقی نموده و تئوری جنگ توده‌ای طولانی را تخطئه می‌نمایند. به نام طبقه کارگر، کشاندن مبارزه را به عرصه اصلی آن، «روستا»، انحراف از مارکسیسم خوانده و درعمل از اتخاذ موضع قاطع در قبال ارتش امپریالیستی باز می‌مانند.

حرکت درجهت تشکیل ارتش خلق برای نابودی ارتش امپریالیستی را «آنارشیزم» و زیان‌بار به حال «پرولتاریا» جامی‌زنند و در میان جار و جنجال‌های تبلیغاتی اینان، تنها تئوری انقلابی طبقه کارگر یعنی «تئوری مبارزه مسلحانه»، «پوپولیسم» معرفی می‌شود و شوق دستیابی به «دمکراسی»، این مدعیان نمایندگی طبقه کارگر را به انکار ضرورت تأمین هژمونی پرولتاریا در انقلاب می‌کشاند... ریشه همه این نظرات را باید در زمینه زندگی مادی خرده‌بورژوازی جستجو کرد.

تئوری‌هایی که از طرف آنان ارائه می‌شود منطبق بر واقعیت نیستند و موجب سردرگمی مردم می‌گردند. آنها همواره از دستیابی به پیروزی در آینده نزدیک سخن می‌گویند و گاه برای رسیدن به این پیروزی مدت کوتاهی نیز تعیین می‌کنند. توهمات خرده‌بورژوازی فقط تحت رهبری پرولتاریا زدوده یا مهار می‌شود. از نیروهای وابسته که گاه نمایندگان خرده‌بورژوازی به آنها دل خوش می‌کنند، کاری برای خرده‌بورژوازی ساخته نیست. آنها مارهایی هستند که این نمایندگان در آستین، علیه خود و طبقه کارگر، می‌پروراند درحالی‌که رهبری پرولتری تنها ضامن پیروزی انقلاب است و تنها در جامعه دمکراتیک نوین که به رهبری طبقه کارگر برپا می‌شود، خواست‌های خرده‌بورژوازی نیز تحقق می‌یابد.

سؤال دوازدهم: بعد از ۳۰ خرداد «شورای ملی مقاومت» بوجود آمد و در ابتدا این‌طور وانمود شد که این شورا می‌تواند آلترناتیو خوبی در مقابل رژیم باشد، اکنون وضع این شورا را چگونه می‌بینید؟ اصولاً آیا این شورا با وضعیت کنونی می‌تواند به امید توده‌ها مبدل گردد؟

«شورای ملی مقاومت» از همان ابتدا با جای دادن بنی‌صدر در درون خود، با توجه به این‌که چهره جنایتکار او برای مردم شناخته شده است، هیچ‌وقت نتوانست به امید توده‌ها تبدیل شود. حضور بنی‌صدر در شورا صرفاً به عنوان یک فرد مطرح نیست بلکه حضور او بیان‌گر وجود یک جریان امپریالیستی در شورا است و ماهیت برنامه‌های رفرمیستی این شورا نیز به خوبی اهداف آن را روشن می‌کند. سازمان مجاهدین خلق با بنای «شورای ملی مقاومت» بزرگترین خطای سیاسی [خود] را مرتکب شد و اگر حضور فعال مجاهدین پاک‌باخته پس از ۳۰ خرداد در صحنه مبارزه ضدامپریالیستی نبود، طبعاً سازمان مجاهدین در موقعیت

دیگری قرار داشت. درست است که سازمان مجاهدین هم‌اکنون می‌کوشد از مبارزات ضدامپریالیستی اعضا و هواداران خویش درجهت پیشبرد برنامه‌های رفرمیستی شورا استفاده نماید ولی اگر عمل معیار حقیقت باشد، صرف‌نظر از این‌که رهبری سازمان مجاهدین چه هدفی دارد و چگونه فکر می‌کند، جانبازی و فداکاری مجاهدینی که جرقه‌های پرنوری در فضای اختناق پس از ۳۰ خرداد آفریدند، در خدمت رشد مبارزات ضدامپریالیستی توده‌ها قرار دارد. این مبارزات باعث آن شده که رژیم در اجرای برنامه‌های امپریالیستی که ایجاد روحیه یأس و تسلیم‌طلبی در توده‌ها و بوجود آوردن امنیت برای سرمایه‌های امپریالیستی بود، ناکام بماند. سازمان مجاهدین می‌توانست (و می‌تواند) با کشیدن مبارزه به پهنه روستا از طریق استفاده از آن‌همه نیرو و شور مبارزاتی اعضا و هواداران خویش، به مبارزه ضدامپریالیستی ابعاد وسیعی ببخشد ولی آنها این خط حرکتی را تعقیب نمودند که از طریق اعدام سران حکومتی و با کمک ارتش امپریالیستی قدرت سیاسی را کسب نمایند، امری که تصور آن برای یک نیروی انقلابی مرگ‌آور است.

در حال حاضر سازمان مجاهدین سرسختانه از «شورای ملی مقاومت» دفاع می‌کند و دلخوشی نسبت به امپریالیست‌ها باعث شده نتواند به متحدین واقعی و ثابت قدم خویش یعنی کمونیست‌ها نزدیک شود. سیر واقعیت این پند را به سازمان مجاهدین خواهد داد که اگر بخواهند ادامه‌دهنده آرمان‌های مجاهدین و پاسدار خون شهدای مجاهد باشند، باید هرچه زودتر نیروهای وابسته را ترک گفته و بیش از این باعث اغتشاش صف خلق و ضدخلق نگردند.

سؤال سیزدهم: ممکن است بگویید چرا هیچ سازمان و نیروی چپ شناخته شده‌ای در این شورا شرکت ندارد؟

با توجه به نظراتی که تاکنون داده‌ایم، به طور خلاصه اگر بخواهیم به این سؤال جواب بدهیم باید گفت غیر از برنامه‌های رفرمیستی «شورای ملی مقاومت»، حضور بنی‌صدر به مثابه یک جریان امپریالیستی در این شورا، تأکید مجاهدین بر مذهبی بودن دولت موقت آینده که خود را در عبارت جمهوری دموکراتیک اسلامی نشان می‌دهد، عواملی هستند که مانع از آن گردیده که نیروی چپ شناخته شده‌ای در این شورا شرکت نماید.

سؤال چهاردهم: بعد از ۳۰ خرداد از فعالیت سازمان‌های کمونیستی در جنبش تقریباً خبری نبود، یعنی نقش فعالی که در روزهای قیام ۵۷ داشتند، در این روز و روزهای بعد از ۳۰ خرداد نداشتند؛ من فکر می‌کنم جنبش کمونیستی در داخل ایران در نهایت ضعف و پراکندگی بسر می‌برد، فکر می‌کنید این وضع تا کی ادامه خواهد داشت، و کلاً بگویید ریشه و خصوصیت بحران چپ در ایران چیست؟

این‌که می‌گویید «از فعالیت سازمان‌های کمونیستی تقریباً خبری نبود»، بنظر ما درست نیست. اگر به واقعیت‌ها توجه کنیم و بخواهیم بدون آن‌که به تحلیل بنشینیم، تصویری از آن ارائه دهیم، می‌بینیم که اولاً روشن‌فکران کمونیست فعالانه در جنبش شرکت داشتند و اگر «جنبش» را به مفهوم واقعی خود یعنی جنبش ضدامپریالیستی ملی در نظر بگیریم، بدون این‌که اختلافات سیاسی-ایدئولوژیک خود را با سازمان‌های دیگر نادیده بگیریم، باید بگوییم بی‌انصافی است که ما فعالیت‌های رفقای کومه‌له و دیگر سازمان‌های

کمونیستی را در کردستان، فعالیت رفقای چریک‌های فدائی خلق (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران) را در جنگل‌های شمال نادیده بگیریم و از فعالیت‌هایی که چریک‌های فدائی خلق تاکنون در کردستان و بندرعباس داشته‌اند، سخنی نگوییم. هم‌چنین باید به فعالیت خستگی‌ناپذیر هواداران چریک‌های فدائی خلق در وقایع خرداد، ارج نهاد.

این‌که سازمان‌های کمونیستی عمده‌تاً نتوانسته‌اند بر پراکندگی نیروهای خود در سراسر ایران فایز آیند و این‌که امکانات تبلیغاتی آنان ضعیف است، نباید منجر به کم‌بها دادن به فعالیت کمونیست‌ها در مبارزات پس از ۳۰ خرداد شود. البته ما معتقد به این هم نیستیم که ابعاد این فعالیت‌ها را از آنچه که هست بیشتر جلوه بدهیم. بی‌شک کمونیست‌ها باید واقعیت را آن‌طور که هست بررسی نمایند تا توانایی ارائه راه‌حل عملی را پیدا کنند. اما در مورد ضعف و پراکندگی جنبش کمونیستی ایران آن را ناشی از عدول [از] تئوری انقلابی می‌دانیم. همان‌طور که می‌دانید پس از قیام، سازمان چریک‌های فدائی خلق تنها سازمان کمونیستی‌ای بود که با اقبال توده‌ها مواجه گشت و اصولاً کمونیسم از سال ۴۹ به بعد به اعتبار مشی انقلابی چریک‌های فدائی خلق مقام والای خود را در انظار مردم بدست آورد ولی عدول این سازمان از تئوری مبارزه مسلحانه از یک‌طرف به خط‌مشی‌هایی که با شرایط ایران انطباق نداشته و انحرافی می‌باشند، فرصت جولان داد؛ و از طرف دیگر بعزت عدم پاسخ‌گویی کامل به ضرورت‌های شرایط بعد از قیام (چه از طرف سازمان‌های کمونیستی به دلیل در پیش گرفتن خط‌مشی‌های انحرافی و چه به دلیل فقدان امکانات عملی و ضعف سازمان‌دهی) بار دیگر بین توده‌ها و سازمان‌های کمونیستی بطور نسبی جدایی افتاد.

اپورتونیزم یک‌بار دیگر بر جنبش کمونیستی سلطه یافته و راه خلاصی جنبش کمونیستی از تشتت و پراکندگی، از یک‌طرف تشدید پراتیک انقلابی عمده‌تاً از طریق انجام مبارزه مسلحانه و از طرف دیگر دامن زدن به جریان مبارزه ایدئولوژیک برسر مبرم‌ترین مسائل جنبش است.

سؤال پانزدهم: بنظر شما چه قشرها و طبقاتی در جامعه ما انقلابی‌اند، و نقش این طبقات و گروه‌های اجتماعی را در انقلاب آینده چگونه می‌بینید؟

بر مبنای تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد خلق و امپریالیسم، صف خلق و ضد خلق به این ترتیب مشخص می‌شود: در صف خلق طبقه کارگر، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری قرار دارند، و صف ضد خلق را امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن (بورژوازی وابسته بوروکرات و غیر بوروکرات و خرده‌بورژوازی وابسته) تشکیل می‌دهند.

انقلاب دارای خصلتی دمکراتیک و ضد امپریالیستی است که تمام اقشار و طبقات خلق در آن شرکت می‌جویند و در این انقلاب خرده‌بورژوازی علیرغم این‌که از سنت مبارزاتی خوبی برخوردار است (بخصوص خرده‌بورژوازی شهری)، به دلیل شرایط مادی تولید خویش نمی‌تواند رهبری انقلاب را بدست بگیرد و آن را به سرانجام برساند؛ و تازه اگر خود تحت رهبری طبقه کارگر در نیاید، در صحنه سیاست دچار سردرگمی گشته و ملعبه دست بورژوازی وابسته قرار می‌گیرد. طبقه کارگر بعنوان انقلابی‌ترین طبقه در جامعه ما و بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی، با اتکا به تئوری بین‌المللی م.ل. [مارکسیسم لنینیسم] می‌تواند

و باید رهبری جنبش ضدامپریالیستی را به عهده بگیرد.

اصولاً از یک طرف باتوجه به این که مبارزه علیه امپریالیسم، مبارزه علیه سرمایه را دربردارد، لزوم رهبری پرولتری هرچه بیشتر آشکار می‌گردد، و از طرف دیگر، از آنجا که شرط پیروزی انقلاب مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی است، در جریان این مبارزه کمونیست‌ها بعنوان نمایندگان واقعی طبقه کارگر امکان می‌یابند با دست زدن به اقدامات انقلابی در زمینه اقتصادی-اجتماعی و بُردن ایده‌های انقلابی به میان توده‌ها جهت‌گیری سوسیالیستی انقلاب را تضمین نموده و انقلاب دمکراتیک نوین را به پیروزی برسانند. طبقه کارگر در این انقلاب باید همه اقشار طبقات خلقی را در یک جبهه واحد ضدامپریالیستی متحد ساخته و با ایجاد فرماندهی واحد برای نیروهای مسلح خلقی که در پهنه روستا تشکیل می‌شود، رهبری ارتش خلق را بدست گیرد. باین ترتیب، طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی شهر و روستا در مبارزه ضدامپریالیستی فعالانه شرکت کرده و تأمین هژمونی پرولتاریا انقلاب را به پیروزی می‌رساند.

در اینجا لازم است به نقش حیاتی دهقانان نیز در انقلاب تأکید کنیم: اصلاحات ارضی، مسئله زمین را برای دهقانان حل نکرد. علاوه براین، پس از این اصلاحات روستاهای ایران عرصه استثمار سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم [نیز] گردید؛ سرمایه‌های امپریالیستی به انحاء گوناگون به غارت روستاییان مشغولند. بنابراین، درعین حال که خواست زمین بعنوان مهم‌ترین خواست دهقانان مطرح است، آنها آن را با قطع روابط امپریالیستی از روستاها طالبند. مبارزه برای مالکین [مالکیت] زمین از همان ابتدا دهقانان را بدست زدن به عالی‌ترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه می‌کشاند. چه هرچا پای مالکیت به میان آید، مبارزه شکل مسلحانه به خود می‌گیرد؛ از همین‌رو مبارزه دهقانان بعنوان یک مبارزه کاملاً جدی مطرح است که با اوج‌گیری خود ارتش را به مصاف طلبیده و ضربات جانکاه بر امپریالیسم وارد می‌نماید.

در سال‌های اخیر ما خود شاهد این امر بودیم: تجربه کردستان و ترکمن صحرا به بهترین شکل نقش انقلابی بسیار حیاتی دهقانان را در انقلاب به ما نشان داد. بنابراین، برای طبقه کارگر که وظیفه متشکل کردن خلق را به عهده دارد، نیروی دهقانان بعنوان یک نیروی مهم مطرح است. دهقانان متحد طبیعی پرولتاریا بوده و توان یک مبارزه جدی را دارا می‌باشند. روستا عرصه قطعی‌ترین مبارزه برضد ارگان‌های سرکوب امپریالیستی است و با توجه به مسأله اساسی انقلاب یعنی قطع سلطه امپریالیستی، روستا جایی است که باید با استفاده از کشاورزی مشکلات ناشی از رهایی از وابستگی را در آنجا حل نمود.

سؤال شانزدهم: برخی از سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی این رژیم فاقد برنامه‌اند و یکی از

خصوصیات این رژیم بی‌برنامگی آن است. بنظر شما این نظریه درست است؟

کسانی که فکر می‌کنند این رژیم فاقد برنامه است، اشتباه می‌کنند. رژیم جمهوری اسلامی براساس برنامه امپریالیسم برای فریب توده‌ها و سرکوب مبارزات آنان بر سر کار آمد. برنامه رژیم جمهوری اسلامی، حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته ایران در شرایط بحران جهانی از طریق کنترل و سرکوب مبارزات توده‌ها بود. در زمینه اقتصادی رژیم از همان ابتدا با سرکوب مبارزات کارگران، با بازپس‌گرفتن زمین‌های مصادره شده از دهقانان، با ملی کردن بانک‌ها و ادامه قراردادهای اقتصادی گذشته و عقد قراردادهای جدید امپریالیستی برنامه حساب شده‌ای را در جهت حفظ منافع امپریالیسم پیش برده است. در زمینه مبارزه با تورم از

طریق ایجاد رکود که برنامه جهانی امپریالیسم برای مقابله با بحران است، این رژیم با ایجاد کنترل دولتی بر امر تولید، و بخصوص توزیع، طبق برنامه حرکت می‌کند. در زمینه سیاسی نیز از همان ابتدا حمله به آزادی‌هایی را که خلق دلاور با دادن هزاران قربانی بدست آورده بود، [آغاز کرد]. رژیم برنامه حساب شده‌ای را پیش برده است. او حتی پلیس سیاسی را که در اثر مبارزات توده‌ها در دوران شاه متلاشی شده بود، بازسازی کرده و با عنوان ساواما آن را به جان خلق انداخته است.

قانون اساسی جدید را تحت پوشش اسلام نوشت که به مراتب ارتجاعی‌تر از قانون قبلی است و با منافع بورژوازی وابسته کاملاً انطباق دارد، و تحت «ولایت فقیه»، دیکتاتوری بورژوازی وابسته را به عریان‌ترین شکل به نمایش گذاشت. در گذشته، به هر حال بعضی مواد قانون اساسی مانع از آن بود که شاه به این دیکتاتوری جنبه رسمی ببخشد. همه این‌ها نتیجه یورش جدید امپریالیسم است که به دنبال عقب‌نشینی تاکتیکی او برنامه‌ریزی شده است.

پس از ۳۰ خرداد نیز برنامه رژیم در زمینه سیاسی سرکوب هرچه شدیدتر مبارزات خلق از طریق نابودی سازمان‌های سیاسی، ایجاد روحیه یأس در مردم و اشغال مجدد کردستان می‌باشد.

در زمینه نظامی، حرکت رژیم در جهت بازسازی ارتش و سروسامان دادن به دیگر ارگان‌های سرکوب خود بود که بیشترین نیروی خود را در این زمینه به کار برده و در زمینه فرهنگی، رژیم کوشیده تا فرهنگ امپریالیستی را این بار تحت پوشش مذهب بر جامعه مستولی سازد. در اینجا تذکر دو مطلب لازم است: یکی این که اگر مبارزات توده‌ها در زمینه‌های چندی پیشبرد برنامه‌های رژیم را با مشکل مواجه ساخته و یا اخلاقی در آن وارد ساخته‌اند، و در نتیجه حرکت رژیم دارای زیگزاگ‌هایی است، این مبتنی بر بی‌برنامگی رژیم نیست؛ و تذکر دوم این است که باید این تفکر ساده‌لوحانه را که گویا مردم ایران با مشتی آخوند سروکار دارند، که منطقاً نمی‌توانند حرکات خود را برنامه‌ریزی نمایند، به دور انداخت. در اینجا سروکار ما با بورژوازی وابسته است که برنامه‌های خود را از طریق «مشتی آخوند» به اجرا درمی‌آورد.

سؤال هفدهم: قیام بهمن ماه ۵۷ چه تغییراتی در وضعیت نیروها و کیفیت مبارزات توده‌ها بوجود آورده است؟

قیام بهمن ماه در ساخت اقتصادی-اجتماعی جامعه ما و بالطبع در آرایش نیروهای طبقاتی هیچ‌گونه تغییری ایجاد ننمود ولی این قیام در ارتقای روحیه مبارزاتی توده‌ها و شناساندن نیروی لایزال آنها به خودشان نقش مهمی ایفا کرد و توده‌ها را وسیعاً به صحنه سیاست کشاند و تجارب ناشی از آن مبارزات آگاهی توده‌ها را وسیعاً رشد داد.

مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه که قبلاً نیز از طرف مردم پذیرفته شده بود، این بار هرچه ملموس‌تر با تن و گوشت مردم تنیده شده و با گسترش مبارزه مسلحانه توده‌ای در بعضی از مناطق، انقلاب ضدامپریالیستی رشد یافت. می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای قیام ۲۱-۲۲ بهمن همین باشد که مبارزه مسلحانه بعد از آن مقام والای خود را کسب نمود.

بیهوده نیست آن جریاناتی که همواره فریاد زده‌اند مبارزه مسلحانه، این «مشی چریکی»، فرسنگ‌ها از مارکسیسم فاصله دارد و بدون تشکیل حزب نمی‌توان دست به سلاح برد، امروز حیات سیاسی خود را در

انجام همین مبارزه مسلحانه می‌بینند و بدون آن‌که قادر باشند انطباق آن را با تئوری‌های انحرافی خود نشان بدهند، به آن مباردت می‌ورزند. این نیز دست‌آورد مثبتی است که حاصل تغییراتی می‌باشد که در مبارزات توده‌ها به وقوع پیوسته است.

سؤال هیجدهم: برای پیروزی انقلاب چه شکلی از مبارزه را عمده می‌دانید و اصولاً برنامه عملی پیش‌نهادی شما در این خصوص چیست؟

مبارزه مسلحانه توده‌ای طولانی، شکل عمده مبارزه است که بدون آن انقلاب به پیروزی نمی‌رسد. از طرف دیگر، اعتقاد ما براین است که بدون استفاده از سایر اشکال مبارزاتی و کانالیزه کردن آن اشکال در جهت اصلی مبارزه، جنگ توده‌ای نیز رشد نخواهد کرد. براین مبنا، ما ضمن مشخص کردن شکل اصلی مبارزه، این شعار را مطرح می‌سازیم که «باید در مبارزات توده‌ها در هر شکل و سطحی که باشد، شرکت کرد و آن را ارتقا داد». اصولاً همواره برای ما که به جنگ توده‌ای معتقد بوده و به انجام مبارزه مسلحانه مباردت می‌ورزیم، این مسأله مطرح بوده است که با ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌های خلق زمینه توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه خود را فراهم نماییم.

در حال حاضر ما سازماندهی و انجام مبارزه مسلحانه را بعنوان وظیفه عمده و اصلی خود در این مرحله می‌دانیم و معتقدیم این وظیفه از طریق شرکت در جنگ مقاومت خلق کرد، تشکیل هسته‌های سیاسی-نظامی در شهرها و ایجاد دسته‌های متحرک پارتیزانی در روستا تحقق می‌یابد. هم‌چنین با توجه به بی‌ثباتی سیاسی رژیم، از هم‌اکنون کوشش می‌کنیم آمادگی‌های لازم را برای اتخاذ تاکتیک‌های گوناگون در تحوّل اوضاع سیاسی آینده بوجود آوریم.

سؤال نوزدهم: اگر معتقد به مبارزه مسلحانه هستید، ممکن است بگویید چرا تاکنون این شکل از مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه قادر به بسیج واقعی توده‌ها نشده است؟

این سخن حقیقت ندارد. هم‌اکنون در منطقه‌ای از میهنمان، در کردستان، توده‌ها برای مبارزه بسیج و سازماندهی شده‌اند و فکر نمی‌کنم کسی بتواند آن را انکار کند که این امر بدون مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر بود. در تجربه سه سال گذشته نیز دیدیم هرجا امکان بسیج و سازماندهی توده‌ای پیش آمد، این امر فقط در پرتو مبارزه مسلحانه حاصل شد. روی‌آوری توده‌ها به سوی سازمان چریک‌های فدائی خلق در سال ۵۷ به دلیل پشتوانه ۸ سال مبارزه مسلحانه این سازمان بود که بهترین زمینه را در جهت بسیج و سازماندهی توده‌ها فراهم آورد و دیدیم که چگونه اعتبار چریک‌های فدائی خلق در نزد خلق ترکمن امکان سازماندهی مسلح این خلق و گسترش مبارزه مسلحانه توده‌ای را بوجود آورد و باز دیدیم عدول این سازمان از تئوری مبارزه مسلحانه چگونه توده‌ها را از این سازمان جدا نمود. ما کماکان اعتقاد داریم که بدون مبارزه مسلحانه امکان بسیج و سازماندهی توده‌ها وجود ندارد، و سیر واقعیت نیز تاکنون صحت این نظر را نشان داده است.

سؤال بیستم: فکر می‌کنید چه شکلی از حکومت برای آینده ایران مناسب است و در این رابطه نقش طبقات مختلف را توضیح بدهید؟

در پاسخ به سؤال‌های قبلی به نحوی این موضوع را توضیح دادیم و در اینجا بطور خلاصه بگوییم: انقلاب در ایران در جریان یک جنگ توده‌ای طولانی که در آن ارتش خلق به رهبری طبقه کارگر ستون فقرات امپریالیسم یعنی ارتش را درهم می‌شکند به پیروزی می‌رسد. دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری در این انقلاب متحدین طبقه کارگر هستند که بدون اتحاد آنان انقلاب به پیروزی نمی‌رسد. پایگاه طبقاتی دولتی که بعد از پیروزی روی کار می‌آید، همان طبقاتی خواهد بود که در انقلاب ضدامپریالیستی کنونی شرکت دارند: کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری و طبیعتاً طبقه کارگر در این دولت هژمونی خواهد داشت. به این ترتیب دولت آینده، دولت جمهوری دموکراتیک نوین می‌باشد.

سؤال بیست و یکم: ضامن دموکراسی آینده چیست؟ فکر می‌کنید کدام طبقه می‌تواند آن را تضمین کند؟

ضامن دموکراسی آینده رهبری پرولتری انقلاب است که با سرکوب نیروهای وابسته به امپریالیسم، دموکراسی را تضمین کرده و جامعه را در جهت ایجاد وسیع‌ترین دموکراسی‌ها پیش می‌برد.

سؤال بیست و دوم: با توجه به این که شرایط بسیار مساعدی برای سازماندهی طبقه کارگر در جامعه ما وجود داشت، پروسه تشکیل حزب طبقه کارگر ایران را چگونه می‌بینید؟

حزب طبقه کارگر حاصل تلفیق جنبش‌های خود به خودی کارگری با آگاهی سوسیالیستی است. پروسه تشکیل حزب همواره قرین بوده است با رشد جنبش‌های خود به خودی کارگری، وحدت سازمان‌های کمونیستی در عرصه مبارزه همه‌جانبه علیه دشمن و در پروسه مبارزه ایدئولوژیک بین آنان و در ارتباط این سازمان‌ها با جنبش‌های کارگری جهت بردن آگاهی سوسیالیستی به میان آنان.

در شرایط جامعه تحت سلطه ما که به دلیل دیکتاتوری و اختناق حاکم جنبش‌های کارگری از رشد و گسترش بازمی‌مانند، طبقه کارگر در جریان یک مبارزه مسلحانه طولانی تشکل یافته و به خودآگاهی می‌رسد. در حقیقت در پرتو شرایطی که این مبارزه می‌آفریند، جنبش‌های خود به خودی طبقه کارگر پا گرفته و گسترش می‌یابد و باین ترتیب امکان تماس روشن‌فکران کمونیست با طبقه خود ایجاد می‌شود. بطور خلاصه باید گفت: حزب طبقه کارگر در ایران در جریان اوج‌گیری مبارزه مسلحانه و در جریان پیوند یافتن این مبارزه و سازمان‌های درگیر این مبارزه با طبقه و بسط و گسترش متقابل مبارزات طبقه کارگر بوجود می‌آید. پس از قیام بهمن جنبش‌های خود به خودی کارگری گسترش یافت و در شرایط شبه دموکراسی موجود بهترین زمینه برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران بوجود آمد.

این شرایط چگونه می‌توانست حفظ شده و اعتلا یابد؟ ما در شرایطی که نیروهای اپورتونیست از یک‌طرف انرژی خود را برای شرکت در مبارزات اقتصادی طبقه کارگر متمرکز کرده و از طرف دیگر با بی‌پرنسیپی حیرت‌آوری این انرژی را صرف رد تئوری انقلابی طبقه کارگر می‌نمودند، گفتیم که اگر کمونیست‌ها به وظیفه اصلی خویش که همانا شرکت در مبارزه مسلحانه خلق‌ها و گسترش این شکل از مبارزه به روستاست عمل نکنند، امپریالیسم یک شبه تمامی میتینگ‌ها، تظاهرات شوراها و کارگری و...

را درهم خواهد کوبید و هرنوع امکان تأثیرگذاری بر مبارزات طبقه کارگر را بر این شکل از بین خواهد برد.

به هر حال، با غلبه اپورتونیسیم بر جنبش کمونیستی و بازماندن کمونیست‌ها از انجام اصلی‌ترین وظیفه خود، یعنی سازماندهی مسلح توده‌ها، حکومت سرنیزه یک‌بار دیگر بر فضای میهن ما سایه انداخت و بار دیگر شرایط مناسبی که برای ارتباط روشن‌فکران کمونیست با طبقه کارگر بوجود آمده بود از بین رفت و باز باید تأکید کرد که یک‌بار دیگر ثابت شد که پروسه ساختمان حزب طبقه کارگر در ایران پروسه‌ای است طولانی و متناظر است با پروسه ساختمان ارتش خلق.

سؤال بیست‌وسوم: درباره جنگ ایران و عراق بگوئید؛ این جنگ را چگونه تحلیل می‌کنید؟ آیا این جنگ در بقای رژیم اسلامی نقشی داشته است؟ در مبارزات توده‌ها چه تأثیری گذاشت؟ و تداوم آن چه سودی برای رژیم اسلامی ایران دارد؟

جنگ ایران و عراق جنگی امپریالیستی است، ولی امپریالیستی بودن این جنگ به مفهوم آن نیست که امپریالیست‌ها برای الحاق مناطق یا تجدید تقسیم مناطق تسخیر شده بین خود (همانند جنگ جهانی اول و دوم) با یکدیگر به نزاع پرداخته باشند. هم‌چنین این جنگ را نمی‌توان با منافع بورژوازی وابسته در دو کشور تبیین کرد. حتی این جنگ نتیجه تضاد امپریالیست‌ها با رویزیونیست‌ها [نیز] نیست. جنگ ایران و عراق جنگی است که با توافق امپریالیست‌ها و رویزیونیست‌ها و تحت کنترل آنها گسترش یافته است و هدف از آن فراهم کردن زمینه برای کنترل جنبش توده‌ها با میلیتاریزه کردن منطقه می‌باشد. ما ارتش عراق را در سرزمین خود بخشی از ارتش امپریالیستی می‌دانیم که با هدف سرکوب مبارزات خلق به سرزمین ما یورش آورده است. اگر خوزستان را بعنوان منطقه‌ای که بخشی از اهداف این جنگ در آن پیاده شده در نظر بگیریم، می‌بینیم که در اثر این جنگ چه بر سر خلق مبارز این منطقه وارد آمد. خوزستان منطقه‌ای بود که مبارزات کارگران شرکت نفت (که از آگاهی و سنت مبارزاتی خوبی برخوردار بودند)، با مبارزات توده بزرگی از کارگران این منطقه و با مبارزات خلق عرب آن پیوند می‌خورد، بخصوص که واقعه جنایت بار سینما رکس آبادان هم انگیزه مبارزاتی برای این خلق فراهم نموده بود. مدتی [تیمسار] مدنی جلاد به نمایندگی از رژیم جمهوری اسلامی کوشید از رشد و گسترش مبارزات این خلق جلوگیری نماید و حتی پیش از مناطق مشابه دیگر در آنجا حمام خون پیاساخت ولی مبارزات مردم اوج گرفت و رژیم را در اهداف خود ناکام ساخت. با این حال، دیدیم که چگونه جنگ ایران و عراق به همه این مسائل مبارزاتی به اصطلاح پایان داد و مسئله جنگ و آوارگی ناشی از آن را بعنوان اصلی‌ترین مسئله زندگی در مقابل آنان نهاد. رژیم جمهوری اسلامی پس از آغاز جنگ ایران و عراق دست‌آویز خوبی برای سرپوش گذاشتن به وضع نابسامان اقتصادی پیدا نمود. دولت، توزیع ضروریات زندگی روزمره مردم را اساساً بدست خود گرفت و به جیره‌بندی این مواد پرداخت و در زمینه سیاسی یک‌بار دیگر فرصت خوبی برای سرکوب مبارزات مردم پیدا نمود و هر اعتراضی را به این عنوان که فعلاً در حالت جنگ به سر می‌بریم، خاموش ساخت.

رژیم جمهوری اسلامی به نام جنگ با عراق و دفاع از میهن به موفقیت بزرگی در زمینه انسجام بخشیدن به ارتش نائل آمد. پیش از جنگ با توجه به فعالیت مبارزاتی پرسنل انقلابی و مرفی ارتش، در

درون آن گسیختگی بوجود آمده بود که در جریان جنگ انسجام لازم بدست آمد. هم‌چنین اگر در این جنگ افراد بی‌شماری جان خود را از دست داده‌اند، در عوض نیروی بزرگی از ارتشیان و سپاه پاسداران که در جریان جنگ کارگشته گشته‌اند، در اختیار امپریالیسم برای سرکوب خلق‌ها قرار خواهد گرفت.

سؤال بیست و چهارم: سؤال بعدی درباره کردستان است. چنان‌که می‌دانید در بخش وسیعی از میهن ما یعنی کردستان مبارزه مسلحانه جریان دارد و قریب به چهار سال است که ارتش و سپاه و کمیته‌ها نتوانسته‌اند خلق قهرمان گُرد را به زانو درآورند و به موفقیت‌های چشم‌گیری برسند. بنظر شما این مبارزه در رابطه با انقلاب ایران چگونه است و کلاً بگویید بدانیم که درباره خودمختاری و تأمین حقوق خلق‌های ستمدیده ایران چگونه می‌اندیشید و چه پیش‌نهادی دارید؟

مبارزات قهرمانانه خلق گُرد در چهار سال اخیر نقش بسیار مهمی در انقلاب ضدامپریالیستی خلق‌های میهنمان داشته و دارد. مبارزه خلق گُرد، علیرغم تمام فرازونشیب‌ها و ضعف رهبری، تاکنون دلاورانه ادامه یافته و به همین دلیل نیز بزرگ‌ترین امید انقلاب ما را تشکیل می‌دهد. کوشش‌های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی برای سرکوب این مبارزات تاکنون موفقیت چندانی نداشته و مبارزه مسلحانه توده‌ای در کردستان منجر به آزاد شدن مناطق وسیعی گشته است.

برنامه رژیم پس از قیام، سازمان دادن نیروهایش برای هجوم قطعی و سرکوب کامل مبارزات توده‌ها بود ولی مقاومت سرسختانه خلق گُرد، به اعتبار مبارزه مسلحانه‌ای که می‌کند، کوشش‌های رژیم را در این زمینه با موانع بسیاری مواجه ساخته است. به این اعتبار مبارزه مسلحانه توده‌ای کردستان به حق نقش بسیار مهمی در انقلاب ما ایفا می‌کند. به همین دلیل ما جنبش خلق گُرد را در چهار سال اخیر کانون اصلی انقلاب ایران می‌دانیم. در رابطه با مسئله خودمختاری براساس اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش خواهان خودمختاری برای کردستان هستیم و با توجه به این‌که رهایی پرولتاریا شرط ضروری رهایی ملی است، این آگاهی را به درون خلق گُرد می‌بریم که بدون قطع سلطه امپریالیسم و تحقق جمهوری دموکراتیک نوین، خودمختاری به معنای واقعی کلمه قابل تحقق نخواهد بود و در نتیجه مبارزات خلق گُرد را برای خودمختاری در جهت قطع سلطه امپریالیسم هدایت می‌کنیم.

سؤال بیست و پنجم: نظر شما درباره دخالت مذهب در حکومت چیست؟ و همان‌طوری که می‌دانید سازمان مجاهدین در مذهبی بودن دولت آینده اصرار دارد، در این باره چه فکر می‌کنید؟

مذهب امر خصوصی افراد است. هرکس آزاد است هر مذهبی داشته باشد و یا اصلاً مذهبی نداشته باشد. بنابراین، مسئله تأمین حقوق دموکراتیک مردم در تمام وجوه ایجاب می‌کند که در یک حکومت دموکراتیک، مذهب دخالتی نداشته باشد. در مورد اصرار سازمان مجاهدین خلق هم بر روی مذهبی بودن دولت آینده باید بگوییم که این نیز یکی دیگر از اشتباهات مجاهدین است. آنها به بهانه اسلامی بودن ایدئولوژی خود و مسلمان بودن مردم ایران، بر این امر اصرار می‌ورزند. شاید آنها تصور کنند که به این ترتیب هژمونی خویش را تأمین می‌نمایند ولی عملاً به این طریق راه اتحاد را برکمونیست‌ها می‌بندند و غافل از آنند که

متحدین واقعی آنان کمونیست‌ها هستند نه محافل بورژوازی وابسته و مادام که در این راه قدم برندارند راه انقلاب هموار نمی‌شود.

آنها در مقابل اعتراض کمونیست‌ها به این شکل اتحاد، متأسفانه به بدترین شکل به پاسخ‌گویی می‌پردازند و این اتهام را به کمونیست‌ها می‌زنند که گویا در این مورد با جریانات وابسته بطور «موضعی هم که شده» «هم‌سو و هم‌جهت و یا هم‌دل و هم‌نظر» می‌باشند. این نکته را باید به مجاهدین تذکر داد که ما بهیچوجه معتقد به مبارزه «ضدمذهبی» نیستیم و اگر کسانی به نام کمونیسم به شیوه نادرستی با مسئله مذهب و اسلام برخورد می‌کنند، مورد تأیید ما نبوده و نیستند و نباید این‌گونه برخوردها را به حساب همه کمونیست‌ها گذاشت. همان‌طور که ما اسلام‌خواهی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی را به حساب مجاهدین نمی‌گذاریم و به قول خود مجاهدین «هیئات که در جهان واقعیات هرگز نمی‌توان اشتباهی را با اشتباه دیگر جبران کرد». اگر مجاهدین به همین حرف‌شان پای‌بند بودند، هرگز نمی‌بایست به آن‌گونه تبلیغات غلط علیه کمونیست‌ها دست بزنند و از امروز تاریخ آینده را بنویسند و بگویند اگر ما شکست بخوریم، تقصیر کمونیست‌هاست و از «تداعی دوران مرحوم مصدق» نام ببرند. از نظر ما یکی از مسائلی که در این شرایط حساس، انقلاب ضدامپریالیستی ما را تهدید می‌کند همین پراکندگی نیروهای انقلابی است. کوشش همه نیروهایی که واقعاً قلب‌شان برای انقلاب ایران می‌تپد باید مصروف اتحاد بین همه نیروهای ضدامپریالیستی گردد. مجاهدین از تجربه «مصدق» درس غلطی گرفته‌اند. تاریخی که بورژوازی وابسته در این مورد می‌نویسد این است که مصدق شخصی ملی بود که به قدرت رسید ولی آن‌قدر کمونیست‌ها در کارش کارشکنی کردند که بالاخره ساقط شد.

این‌ها در محاسبات خود، حزب توده را «کمونیست‌ها» جامی‌زنند و وقایع تاریخی را نیز کلاً واژگونه جلوه می‌دهند. اگر عوام‌فریبان گفتند و ساده‌لوحان باور کردند که مصدق را صرفاً کارشکنی‌های حزب توده سرنگون کرد [اما] امپریالیسم می‌دانست که مصدق را ارتش سرنگون کرد. حزب توده، خائنانه در مقابل اقدامات ضدامپریالیستی مصدق ایستاد، در این حرفی نیست؛ ولی مصدق می‌خواست دولت ملی را به کمک ارتش شاهنشاهی بنا کند. می‌خواست مبارزه ضدامپریالیستی را با وجود حفظ فتودالیسم صورت دهد. می‌خواست اصلاحات مورد نظر خود را نه با تکیه به خلق بلکه از راه قانون و مجلس انجام دهد. این‌ها بود که حکومت ملی او را غیرممکن می‌کرد و این‌هاست درسی که مجاهدین باید از تاریخ بگیرند.

سؤال بیست‌وششم: در اوایل روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی موارد متعددی دیده شد و هم‌اکنون نیز جسته و گریخته ادامه دارد که رژیم به مصادره اموال بعضی از سرمایه‌داران می‌پردازد. شما این مسئله را در رابطه با ماهیت رژیم چگونه تحلیل می‌کنید؟

در سؤال سوم شما به این مسئله پاسخ گفتیم.

سؤال بیست و هفتم: همان‌طور که می‌دانید رژیم جمهوری اسلامی مدتی [است که] مضحکه اشغال سفارت آمریکا را به راه‌انداخته است. بنظر شما این عمل چه منافعی برای رژیم دربرداشت. موضع شما در آن زمان در این مورد چه بود و اکنون آن را چگونه بررسی می‌کنید؟

رژیم مضحکه تسخیر سفارت آمریکا را در شرایطی به راه‌انداخت که مبارزات ضدامپریالیستی توده‌ها مردم اوج می‌گرفت. تهاجم نظامی رژیم به ترکمن صحرا و کردستان و مقاومت سرسختانه این خلق‌ها در مقابل آن و بخصوص جنایاتی که رژیم در کردستان مرتکب شد، چهره پلید رژیم را در انظار خلق افشاء ساخت. اوج‌گیری مبارزات توده‌ای در اقصی نقاط میهن و عدم تحقق خواست‌های مردم از طرف رژیم، باعث آن شد که به تدریج قشرهای وسیعی از مردم از رژیم جدا شوند. بخش‌های آگاه خلق به تدریج پی به ماهیت ضد خلقی رژیم می‌بردند و بخش‌های دیگر گویی که از خواب سنگینی برمی‌خیزند، ناباورانه به آنچه جلوی چشم‌شان می‌گذشت می‌نگریستند و احساس این‌که فریب خورده‌اند مردم در آنان شدت می‌گرفت. رشد مبارزات توده‌ها اساس حکومت جمهوری اسلامی را با خطر مواجه ساخته و جناح‌های هیئت حاکمه را به جان هم انداخته بود. اگرچه همه آنان در سرکوب جنبش توده‌ای و حفظ سیستم متفق‌القول بودند ولی ارائه راه‌حل‌های متفاوت برای حفظ سیستم از طرف هریک از جناح‌های درون هیئت حاکمه تضادهای آنان را تشدید می‌نمود.

لازم بود که مبارزات خلق با شدت بیشتری کوبیده شود و راه‌حلی برای پایان دادن به تضادهای درون هیئت حاکمه اتخاذ گردد. در چنین اوضاع و احوالی فقط یک سیاست نواستعماری (یعنی: سیاستی که با ظاهری آراسته هدفی امپریالیستی را مُحیلانه به نمایش بگذارد)، می‌توانست چاره‌ساز باشد. تسخیر سفارت آمریکا همان سیاست نواستعماری بود که به رژیم جمهوری اسلامی امکان داد یک‌بار دیگر خود را رژیمی ملی و ضدامپریالیست وانمود ساخته و به فریب توده‌ها دست بزند و در عین حال تحت مبارزه ضدامپریالیستی کذایی، مبارزه ضدامپریالیستی توده‌ها را سرکوب سازد. اشغال سفارت آمریکا به صورت حوض مقدسی درآمد که همه کسانی که دست‌شان به خون خلق و بخصوص خلق گُرد آلوده بود، دست خود را در آن شسته و آب تبرک برسر خویش ریختند.

هم‌چنین با این عمل تصفیه‌هایی در درون دستگاه حکومتی بوجود آمد و جناحی بر دیگران تفوق یافت. این تحلیلی بود که ما در همان روزهای اوّل پس از مضحکه اشغال سفارت در میان جار و جنجال‌های تبلیغاتی رژیم ارائه دادیم، هم‌چنین ما نشان دادیم که چگونه امپریالیست‌ها و بخصوص امپریالیسم آمریکا از آن برای بسیج افکار عمومی جهان در جهت منافع خود استفاده کردند و چگونه آمریکا کوشش کرد زمینه روانی مداخله نظامی مستقیم در منطقه را که با توجه به اثرات منفی مداخله نظامی او در ویتنام روی مردم آمریکا، به آن احتیاج داشت فراهم نماید.

در آن زمان تقریباً اکثر جریان‌های سیاسی موجود که هم‌صدا با رژیم تسخیر سفارت را یک اقدام ضدامپریالیستی از طرف رژیم جمهوری اسلامی قلمداد می‌کردند، نظرات ما را چپ‌روانه خوانده و در عین حال که وسیعاً همراه رژیم به کار فریب توده‌ها مشغول بودند، ما را در نزد توده‌ها بعنوان دکماتیسست و آنارشیسست معرفی نمودند ولی نه سیاست نواستعماری و نه بازار گرم تبلیغات عوام‌فریبانه جریان‌های سازش‌کار علیه ما هرگز باعث نشد که ما لحظه‌ای از ذکر واقعیت اِبا کنیم. چریک‌های فدائی خلق یک‌بار

دیگر نشان دادند که منافع جز منافع خلق ندارند و بدین جهت هرگز از بازگویی حقایق به مردم خویش باز نمی‌مانند. ما در میان فریادهای تبلیغاتی رژیم و جریانات سازش‌کار شعار می‌دادیم: «مرگ بر آمریکا، مرگ بر فریب‌کاران». بعدها که سیر واقعیت پرده از سیاست نواستعماری درید و حقایق آشکار شد، هیچ‌یک از جریانات سازش‌کار صادقانه به انتقاد از خویش نپرداختند؛ و حتی سازمان مجاهدین که بیشترین نقش فریب‌کارانه را در جریان سفارت داشت و به قول خود، بوی خوش وحدت و طعم شیرین انقلابی از آن جستجو می‌کرد، با کمال تعجب مدعی شد که از همان ابتدا به‌گفته مسئله پی‌برده است و با حق به جانبی شروع به انتقاد از دیگران کرد.

مواضع ما در ۴ مقاله تحت عنوان «مرگ بر آمریکا، مرگ بر فریب‌کاران ۱ و ۲ و ۳» و «تسخیر سفارت آمریکا و موضع مجاهدین» که در مقاطع مختلف که مضحکه سفارت جریان داشت نوشته شده بود، روشن است؛ و ما اکنون نیز بر آن نظرات پای می‌فشاریم و همان‌طور که گفتیم سیر واقعیت، حقانیت مواضع ما را آشکار ساخت.

سؤال بیست‌وهشتم: مرحله و ماهیت انقلابی کنونی ایران را چه می‌دانید و مناسبات اقتصادی-سیاسی و اجتماعی را پس از سقوط رژیم اسلامی چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

در نیم قرن اخیر که سلطه امپریالیستی بر میهن ما حاکم گردید، تمام تضادهای جامعه تحت‌الشعاع یک تضاد اصلی که همان تضاد خلق و امپریالیسم است، قرار گرفته است.

به این ترتیب مرحله انقلاب در ایران، دموکراتیک و ضدامپریالیستی است و با حل این تضاد امپریالیسم نابود گردیده، دیکتاتوری دموکراتیک خلق برقرار می‌شود. بنابراین، در صورتی که سقوط رژیم خمینی همراه با سقوط بورژوازی وابسته ایران و قطع سلطه امپریالیستی باشد، مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آینده همان خواهد بود که در یک دولت دموکراسی نوین بوجود می‌آید و در صورتی که همانند قبل (مثل دوران شاه) سرنگونی رژیم خمینی صرفاً به معنی سربازگیری جدید امپریالیسم باشد، حتی اگر معروف‌ترین چهره‌های ملی نیز در رأس آن قرار بگیرند، مناسبات همان خواهد بود که در دوره شاه بود و اکنون نیز برقرار است.

سؤال بیست‌ونهم: بنظر شما سیاست خارجی [در] دولت انقلابی آینده ایران برچه مبنایی باید استوار باشد. «سیاست عدم تعهد»، «تکیه بر اردوگاه سوسیالیسم» و یا «دوستی با کشورهای سرمایه‌داری»؟

دولت انقلابی آینده ایران، سیاست خارجی خود را باید براساس عدم وابستگی به هر قدرت خارجی و کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش سراسر جهان استوار سازد. رابطه جمهوری دموکراتیک خلق ما با همسایگانش و کشورهای دیگر نیز باید براساس احترام متقابل بحق حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر استوار باشد. ما اعتقاد داریم که هیچ نیروی انقلابی نمی‌تواند اساساً جز بر نیروی خلق خویش برای پیشبرد برنامه‌های خود تکیه کند.

سؤال سی‌ام: آیا بنظر شما اردوگاه سوسیالیسم، به مفهوم واقعی خود، اکنون در جهان وجود دارد؟ اگر دارد، نام ببرید.

امروز دیگر از «اردوگاه سوسیالیسم» سخن گفتن با واقعیت انطباق ندارد. زمانی این اردوگاه واقعاً وجود داشت و براساس انترناسیونالیسم پرولتری استراتژی حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش و کمک به پرولتاریای کشورهای متروپل را تعقیب می‌کرد ولی بعدها با پیدایش رویزیونیسم خروشچفی در احزاب کشورهای سوسیالیستی، اردوگاه سوسیالیسم متلاشی شد. با بُروز اختلافات جدی بین احزاب کمونیست چین و شوروی و اختلافاتی [که در] هند و چین گسترش یافت و حتی به درگیری‌های نظامی کشیده شد، دیگر چیزی به نام اردوگاه سوسیالیسم واقعیت ندارد و ما نمی‌توانیم بوجود چنین اردوگاه موهومی معتقد باشیم. ما نمی‌توانیم حکام چین را در کنار غارتگران آمریکا و در مقابل خلق‌ها ببینیم و باز بوجود چنین اردوگاهی معتقد باشیم.

ما نمی‌توانیم شوروی را در صحنه جهانی در بندوبست‌های امپریالیستی در کنار ارتجاعی‌ترین نیروها ببینیم و باز به اردوگاه سوسیالیسم معتقد باشیم.

ما همه حقایق را آن‌چنان‌که هست به خلق‌ها می‌گوییم و دشمنان و متحدین دشمنان‌شان را به آنها نشان می‌دهیم و درعین‌حال دشمنان اصلی و فرعی آنها را از یکدیگر جدا می‌کنیم.

ولی اگرچه ما معتقد بوجود اردوگاه سوسیالیسم نیستیم ولی معتقدیم در جهان دو جریان بزرگ وجود دارد: یکی جریان سوسیالیسم و دیگری جریان امپریالیسم و هیچ جریان سومی در کار نیست. نهضت‌های رهایی‌بخش به جریان سوسیالیسم تعلق دارند و جریان‌هایی که در مقابل این نهضت قراردارند به جریان امپریالیستی متعلقند.

* * *

زننده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است

تکثیر از: سازمان سراسری دانشجویان ایرانی در امریکا (هوادر چریک‌های فدائی خلق ایران)-کلرادو